

با نام و یاد خدا

کتاب



کلاس دهم مشترک

تهیه شده توسط وبسایت [بتافایل](#)



ستایش: به نام کردگار

به نام کردگار هفت افلاک

که پیدا کرد آدم از کفی خاک

قلمرو زبانی: افلاک: جمع فلک، آسمان‌ها / پیدا کرد: آفرید / بیت: دو جمله / در مصراع اول: «سخنم را آغاز

می‌کنم» به قرینه معنایی حذف شده / مصراع دوم: شیوه بلاغی

قلمرو ادبی: تلمیح به آیات قرآن درباره خلقت جهان و انسان «إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ» / هفت افلاک: مجاز از کلّ

هستی / افلاک و خاک: تضاد / کف: مجاز از مشت

قلمرو فکری: سخنم را با نام خداوندی که آفریدگار آسمان‌هاست، آغاز می‌کنم. پروردگاری که از مشت خاک

انسان را آفریده است.

الهی، فضل خود را یار ما کن

ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

قلمرو زبانی: الهی: منادا و شبه‌جمله (معادل یک جمله) / فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان که از خداوند

می‌رسد / نظر: توجه، نگاه.

قلمرو ادبی: یار و کار: جناس ناقص اختلافی / فضل و رحمت: تناسب / یک نظر در کار ما کن: کنایه از توجّه

اندک / واج‌آرایی «ا»

قلمرو فکری: پروردگارا! فضل خود را کمک و یاور ما قرار بده و با رحمتت به کار و کردار ما توجّه کن

تویی رزاق هر پیدا و پنهان

تویی خلاق هر دانا و نادان

قلمرو زبانی: رزاق: روزی‌دهنده / خلاق: بسیار خلق‌کننده، آفریننده / هر دو مصراع به شیوه بلاغی سرود شده‌اند.

قلمرو ادبی: رزاق و خلاق: تناسب / پیدا و پنهان: تضاد و مجاز از همه موجودات / دانا و نادان: تضاد و مجاز از

همه انسان‌ها / تلمیح به قرآن.

قلمرو فکری: تو روزی‌دهنده همه موجودات آشکار و پنهان هستی. تو آفریننده همه انسان‌های دانا و نادان

هستی.

زهی گویا ز تو، کام و زبانم

تویی هم آشکارا، هم نهانم

قلمرو زبانی: زهی: خوشا، آفرین، شگفتا (شبه جمله) / کام: دهان / مصراع اول: «است» به قرینه معنایی حذف شده / بیت: سه جمله.

قلمرو ادبی: کام و زبان: مجاز از دهان / تلمیح به آیه قرآن / کام، زبان و گویا: تناسب / آشکارا و نهان: تضاد و مجاز از همه وجود انسان. / واج آرای: در مصوت بلند «آ»

قلمرو فکری: پروردگارا! چه خوش است که سخن گفتن من از توست. تو ظاهر و باطن من هستی.

چو در وقت بهار آبی پدیدار

حقیقت، پرده برداری ز رخسار

قلمرو زبانی: چو: وقتی که / آبی: می‌شوی (مضارع اخباری) / پدیدار: آشکار / حقیقت: حقیقتاً، بدون شک / رخسار: چهره، صورت.

قلمرو ادبی: پرده و رخسار: تناسب / پرده برداشتن از چیزی: کنایه از آشکار کردن و نشان دادن.

قلمرو فکری: ای خدا! وقتی هنگام بهار آشکار می‌شوی (زیبایی و سرسبزی بهار) حقیقتاً مثل این است که چهره ات را به همه نشان می‌دهی.

فروغ رویت اندازی سوی خاک

عجایب نقش‌ها سازی سوی خاک

قلمرو زبانی: فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب نقش‌ها: تصویرهای زیبا و جالب / فروغ: نقش مفعول / «ت» در رویت: نقش مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: فروغ رویت: استعاره / خاک: مجاز از زمین / روی و سوی: جناس ناقص اختلافی / عجایب نقش‌ها: استعاره از تصاویر زیبا و جذاب.

قلمرو فکری: روشنایی چهره زیبایت را بر زمین و جهانیان می‌تابانی و تصاویر و نشانه‌های شگفت‌انگیز و زیبایی را به وجود می‌آوری.

گل از شوق تو خندان در بهار است

از آتش رنگ‌های بی‌شمار است

قلمرو زبانی: «ش» در از آنش: ۱- متمم (برای او رنگ‌های بی‌شماری وجود دارد) ۲- مضاف‌الیه (به همین دلیل، رنگ‌هایش بی‌شمار است)

قلمرو ادبی: خندان شدن گل: تشخیص و کنایه از شکوفا شدن / گل و بهار: تناسب / کل بیت: حُسن تعلیل.
قلمرو فکری: پروردگارا! گُل به سبب آرزومندی و دلبستگی به تو در بهار شکوفا می‌شود و به علّت اشتیاق تو، رنگ‌هایش شمردنی نیست.

هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی
یقین دانم که بی‌شک، جانِ جانی

قلمرو زبانی: وصف: توصیف، توضیح، ستایش / جان: جوهره و اصل هر چیز / یقین دانم: مطمئن هستم / جان
جان: ذات خداوند.

قلمرو ادبی: جان: تکرار / مصراع اول: تلمیح به آیات قرآن / آن و جان: جناس ناقص اختلافی (مخصوص
دانش‌آموزان انسانی)

قلمرو فکری: هر توصیف و ستایشی که درباره‌ی تو بگویم، از آن برتر هستی. من مطمئنم که تو اصل همه‌
موجودات (جانِ جان‌ها) هستی.

نمی‌دانم، نمی‌دانم الهی
تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی

قلمرو زبانی: الهی: منادا و شبه جمله (معادل یک جمله) / بیت: شش جمله.

قلمرو ادبی: کل بیت: تلمیح به آیات قرآن / واج‌آرایی: «ا»، «ن»، «ی» / نمی‌دانم و تو دانی: تکرار / نمی‌دانم و
دانی: تضاد.

قلمرو فکری: خدایا من هرگز نمی‌دانم و از اراده‌ی تو آگاه نیستم. آنچه را که می‌خواهی، تنها خودت می‌دانی و از
آن آگاه هستی.

الهی نامه، عطار نیشابوری

واژه‌نامه

افلاک: جمع فلک، آسمان‌ها

رزاق: روزی دهنده

زهی: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود. خوشا،

آفرین، شگفتا

فروغ: روشنایی، پرتو

فضل: لطف، توجّه، رحمت، احسان - که از خداوند می‌رسد.-

کام: دهان



درس ۱: چشمه

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

غُلغله زن، چهره نما، تیز پا

قلمرو زبانی: غلغله زن: شور و غوغاکنان / تیزپا: تندرو، تیزرو / مصراع دوم: نقش قید / مصراع اول: سه جزئی با مسند / بیت: یک جمله.

قلمرو ادبی: چهره نما: کنایه از خودنما / چشمه و سنگ: تناسب / مصراع دوم: تشخیص / چشمه: نماد افرار مغرور / سنگ: نماد جامعه.

قلمرو فکری: چشمه ای شور و غوغاکنان، خودنما و سریع از زیر تخته سنگی جاری شد.

گه به دهان، بر زده کف چون صدف

گاه چو تیری که رود بر هدف

قلمرو زبانی: صدف و تیر: نقش متمم؛ زیرا "چو" یا "چون" هرگاه معنی ادات تشبیه بدهند، حرف اضافه هستند و بعدشان متمم می آید.

قلمرو ادبی: چشمه مانند صدف و چشمه مانند تیر: تشبیه / صدف و هدف: جناس ناقص اختلافی / کف بر دهان زدن: کنایه از خشمگین شدن، مستی و نشاط / دهان داشتن برای چشمه و صدف: تشخیص و استعاره (هر تشخیصی، استعاره است.) / دهان و کف، تیر و هدف: تناسب.

قلمرو فکری: چشمه، گاهی بر اثر نشاط و خروشنده گی دهانش کف آلود می شد و گاهی مانند تیر به سرعت به سوی هدف پیش می رفت.

گفت: درین معرکه، یکتا منم

تاج سرِ گلبن و صحرا، منم

قلمرو زبانی: معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / یکتا: بی نظیر / گلبن: بوته یا درخت گل، به ویژه بوته گل سرخ / یکتا: نقش مسند.

قلمرو ادبی: گفت: تشخیص / چشمه مانند تاج سر است: تشبیه / تاج و سر، گلبن و صحرا: تناسب / تاج سر بودن: کنایه از سرور و بزرگ بودن.

قلمرو فکری: چشمه با خود گفت: من در بین موجودات و عناصر خلقت، بی مانند، و سرور باغ و دشت هستم.

چون بدّوم، سبزه در آغوش من

بوسه زند بر سر و دوش من

قلمرو زبانی: چون: وقتی که / بدّوم: جاری شوم / دوش: کتف، شانه.

قلمرو ادبی: سبزه در آغوش چشمه قرار بگیرد و بوسه‌زدن سبزه: تشخیص / آغوش و سر و دوش: تناسب / بر و

سر: جناس ناقص اختلافی / سر و دوش: مجاز از تمام وجود چشمه / بوسه‌زدن: کنایه از دوست داشتن و

سپاس‌گزاری کردن.

قلمرو فکری: وقتی تند و تیز جاری می‌شوم، سبزه در آغوش من قرار می‌گیرد و بر سر و کتف من بوسه می‌زند.

چون بگشایم ز سر مو، شکن

ماه ببیند رخ خود را به من

قلمرو زبانی: چون: وقتی که / شکن: پیچ و خم زلف / رخ: چهره، صورت / هر دو مصراع: شیوه بلاغی / شکن:

نقش مفعول.

قلمرو ادبی: شکن از زلف گشودن: کنایه از آرام‌شدن آب چشمه / ماه چهره داشته باشد و خود را ببیند: تشخیص

/ شکن: استعاره از موج / مو: استعاره از آب چشمه / مو و سر و رخ: تناسب.

قلمرو فکری: وقتی پیچ و خم موهایم را باز کنم (آرام و بدون موج باشم)، ماه چهره خود را می‌تواند در آب زلال

من ببیند.

قطره باران که درافتد به خاک

زود بدمد بس گهر تابناک

قلمرو زبانی: زو: مخفف از او / بدمد: پروید، رشد کند / بس: بسیار / گهر: مخفف گوهر، مروارید / تابناک:

درخشان / بس: نقش قید.

قلمرو ادبی: خاک: مجاز از زمین / گهر تابناک: استعاره از گل‌ها و گیاهان زیبا / کل بیت: تلمیح به اعتقاد

گذشتگان درباره صدف و مروارید.

قلمرو فکری: قطره بارانی که به زمین می‌افتد و به واسطه آن، گل‌ها و سبزه‌های بسیاری مانند مروارید درخشان

رشد می‌کنند.

در بر من، ره چو به پایان برد

از خجلی سر به گریبان برد

قلمرو زبانی: بر: کنار، آغوش / خجلی: خجالت‌زدگی، شرمندگی / گریبان: یقه / ره: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: بر من: تشخیص / سر به گریبان بردن: تشخیص و کنایه از شرمندگی / بر و سر: جناس ناقص اختلافی / بر و سر و گریبان: تناسب.

قلمرو فکری: قطره باران وقتی در آغوش من به انتهای راه خود می‌رسد، از شدت شرمندگی، سرش را پایین می‌اندازد و کنار می‌رود.

ابر ز من، حامل سرمایه شد

باغ ز من صاحب پیرایه شد

قلمرو زبانی: حامل: حمل‌کننده / سرمایه: مال، دارایی / پیرایه: زیور و زینت / حامل سرمایه و صاحب پیرایه: ترکیب‌های اضافی.

قلمرو ادبی: سرمایه ابر: استعاره از بخار آبی که آسمان می‌رود و تبدیل به باران می‌شود / باغ، صاحب پیرایه: تشخیص / پیرایه: استعاره از گل و سبزه

قلمرو فکری: ابر، سرمایه‌اش را که باران است، از من گرفته و گل‌ها و سبزه‌های باغ نیز که زیبایی و زینت آن است، از وجود من دارد.

گل به همه رنگ و برازندگی

می‌کند از پرتو من زندگی

قلمرو زبانی: برازندگی: شایستگی، لیاقت / پرتو: فروغ، روشنی، تابش / زندگی: نقش مفعول / شیوه بلاغی.

قلمرو ادبی: از پرتو کسی زیستن: کنایه از نیازمند او بودن / واج‌آرایی: "گ" / برازندگی و زندگی کردن گل: تشخیص.

قلمرو فکری: گل با تمام زیبایی، شایستگی و لیاقت، از برکت روشنی وجود من زندگی می‌کند.

در بُن این پرده نیلوفری

کیست کند با چو منی همسری؟

قلمرو زبانی: بُن: بنیاد، ریشه، ته، زیر / نیلوفری: لاجوردی؛ در متن درس، پرده نیلوفری؛ یعنی آسمان لاجوردی (آبی) / همسری: برابری.

قلمرو ادبی: پرده نیلوفری: استعاره از آسمان / همسری کردن: کنایه از برابری و رقابت / پرسش (استفهام)
انکاری: (سؤال + جواب -)

قلمرو فکری: چشمه گفت: زیر این آسمان آبی‌رنگ، چه کسی می‌تواند با من برابری و رقابت کند؟

زین نَمَط آن مست شده از غرور
رفت و ز مبدأ چو کمی گشت دور

قلمرو زبانی: نَمَط: روش، طریقه؛ زین نمط: بدین ترتیب / مبدأ: آغاز، اصل، سرچشمه، محل شروع / ز مبدأ چو کمی گشت دور: شیوه بلاغی.

قلمرو ادبی: آن مست‌شده از غرور: کنایه از چشمه.

قلمرو فکری: بدین ترتیب، آن چشمه که از غرور، مست و سرخوش شده بود، وقتی کمی حرکت کرد و از سرچشمه‌اش دور شد.

دید یکی بحر خروشنده‌ای
سهمگنی، نادره جوشنده‌ای

قلمرو زبانی: بحر: دریا / خروشنده: خروشان / سهمگن: مخفف سهمگین، ترس‌آور / نادره: بی‌همتا، شگفت‌آور / بحر: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: واج‌آرایی "ن" / بحر: نماد بزرگی و عظمت.

قلمرو فکری: چشمه، ناگهان دریایی خروشان و ترس‌آور با جوش و خروشی بی‌مانند دید.

نعره بر آورده، فلک کرده کر
دیده سیه کرده، شده زهره در

قلمرو زبانی: نعره: فریاد / کر: ناشنوا / دیده: چشم / زهره: کیسه صفرا / فلک: نقش مفعول / کر: نقش مسند.

قلمرو ادبی: نعره برآورده و فلک کرده کر و دیده سیه کرده: تشخیص / دیده سیه کرده: کنایه از عصبانیت / زهره در شدن: کنایه از ترسناک شدن

قلمرو فکری: دریا، فریادی بلند کشیده و گوش آسمان را کر کرده بود و بسیار خشمگین و ترسناک بود.

راست به مانند یکی زلزله
داده تنش بر تن ساحل، یله

قلمرو زبانی: راست: درست، دقیقاً / یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن / راست: نقش قید / "ش" در تنش: نقش مضاف‌الیه.

قلمرو ادبی: تنش (تن دریا) و تن ساحل: تشخیص و استعاره / دریا مانند زلزله: تشبیه / تن: تکرار.

قلمرو فکری: دریا دقیقاً مانند زلزله‌ای بدنش را رها و آزاد بر تن ساحل تکیه داده بود.

چشمه کوچک چو به آنجا رسید

وان همه هنگامه دریا بدید

قلمرو زبانی: چو: وقتی که / وان: مخفف و آن / هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی / هنگامه: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: دیدن برای چشمه: تشخیص / چشمه و دریا: مراعات‌نظیر (تناسب)

قلمرو فکری: وقتی چشمه کوچک به نزدیک (کنار) دریا رسید و آن همه شور، غوغا و داد و فریاد دریا را شنید.

خواست کزان ورطه، قدم درکشد

خویشتن از حادثه برتر کشد

قلمرو زبانی: ورطه: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری / قدم درکشد: دور شود / حادثه: واقعه، پیش‌آمد / خویشتن: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: قدم درکشیدن چشمه: تشخیص و کنایه از عقب‌نشینی و دور شدن / خویشتن از حادثه برتر

کشیدن: کنایه از خود را نجات دادن.

قلمرو فکری: تصمیم گرفت خود را از آن گرداب و گرفتاری دور کند و خودش را نجات بدهد.

لیک چنان خیره و خاموش ماند

کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

قلمرو زبانی: لیک: اما / خیره: سرگشته، حیران، فرومانده / چنان: نقش قید.

قلمرو ادبی: شیرین‌سخنی: حس‌آمیزی / خاموش ماند و گوش ماند: کنایه از سکوت / گوش: مجاز از شنیدن.

قلمرو فکری: اما چنان سرگشته، حیران و ساکت شد که از آن همه خوش‌زبانی، چیزی جز سکوت باقی نماند.

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

قلمرو زبانی (صفحه ۱۵ کتاب درسی)

۱- معنای واژه‌های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بُن این پرده نیلوفری

کیست کند با چو منی همسری؟

واژه "همسری" در گذشته به معنای "برابری" بوده اما امروزه به معنای "زوج" (شوهر یا زن) است.

راست به مانند یکی زلزله

داده تنش بر تن ساحل، یله

واژه "راست" نیز در گذشته به معنای "درست" بوده اما کاربرد امروزی آن در معنای "مستقیم" و "خط راست" است.

۲- بیت زیر را براساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای آن را مشخص نمایید.

گشت یکی چشمه ز سنگی جدا

غلغله‌زن، چهره‌نما، تیزپا

یکی چشمه، (نهاد) غلغله زن (قید) و چهره نما و تیز پا ز سنگی جدا (مُسند) گشت. (فعل اسنادی)

قلمرو ادبی (صفحه ۱۵ کتاب درسی)

۱- هریک از بیت‌های زیر را از نظر آرایه‌های ادبی بررسی کنید.

چون بگشایم ز سر مو، شِگن

ماه ببیند رخ خود را به من

تشخیص (ماه ببیند) - مراعات‌نظیر (مو، رخ، سر) - تناسب (مو و شکن)

گه به دهان، بر زده کف چون صدف

گاه چو تیری که رود بر هدف

تشبیه (در هر دو مصراع) - تشخیص (دهان چشمه) - کنایه (تیر بر هدف رفتن کنایه از مستقیم و با سرعت) - جناس ناهمسان (صدف و هدف) - تناسب (تیر و هدف)

۲- با توجه به شعر نیما، "چشمه" نماد چه کسانی است؟ چشمه، نماینده افراد ضعیف و ناتوان، اما پرهیاهو و مغرور و خودشیفته است.

آمیختن دو یا چند حس و یا یک حس با پدیده‌ای ذهنی (انتزاعی)، در کلام را "حس آمیزی" می‌گویند؛ نمونه: "حرف‌هایم مثل یک تکه چمن روشن بود." در این نمونه، سپهری از "روشن بودن حرف" سخن گفته است. "روشن بودن" امری دیدنی و "حرف"، شنیدنی است. شاعر در این مصراع، دو حس بینایی و شنوایی را باهم آمیخته است. ۳- نمونه‌ای کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

شیرین سخنی (به دلیل آمیختگی دو حس چشایی و شنیداری) شاعر به جای شنیدن سخن از شنیدن سخن استفاده کرده است.

هر واژه امکان دارد در معنای حقیقی و یا معنای غیر حقیقی به کار رود. به معنای حقیقی واژه، "حقیقت" و به معنای غیر حقیقی آن، "مجاز" می‌گویند. "حقیقت"، اولین و رایج‌ترین معنایی است که از یک واژه به ذهن می‌رسد. "مجاز"، به کار رفتن واژه‌ای است در معنی غیر حقیقی؛ به شرط آنکه میان معنای حقیقی و معنای غیر حقیقی واژه، ارتباط و پیوندی برقرار باشد؛ مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار
تا نباشد در پس دیوار، گوش

سعدی

همان‌طور که می‌دانید، "گوش" اندام شنوایی است و در این معنا، "حقیقت" است و نمی‌تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در بیت اول، به مفهوم مجازی "گوش"، یعنی "انسان سخن‌چین" تأکید دارد. اکنون به بیت دوم توجه نمایید.

ما را سرِ باغ و بوستان نیست
هرجا که تویی تفرّج آن‌جاست

سعدی

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت
فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود

حافظ

در بیت اول، واژه "سر" در مفهوم مجازی "قصد و اندیشه" به کار رفته است. "سر" محل و جایگاه "اندیشه" است.

در بیت دوم، مقصود شاعر از واژه "نرگس"، معنایی غیر حقیقی، یعنی "چشم" است. آنچه که "گل نرگس" و "چشم" را به هم می‌پیوندد و اجازه می‌دهد تا یکی به جای دیگری به کار رود، "شبهات" میان آن دو است. ۴- در شعر این درس دو نمونه مجاز بیابید و مفهوم هر یک را بنویسید.

سر و دوش: مجاز از تمام وجود چشمه / خاک: مجاز از زمین / گوش: مجاز از شنیدن.

قلمرو فکری (صفحه ۱۶ کتاب درسی)

۱- پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر "چشمه" ایجاد شد؟ به کوچکی و حقارت خود پی برد و از غرور و خودبینی دست برداشت و محو عظمت و بزرگی دریا شد.

۲- معنی و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

نعره بر آورده، فلک کرده کر
دیده سیه کرده، شده زهره در
آن دریا فریاد می‌کشید به گونه‌ای که فریادهایش گوش آسمان را گر می‌کرد. نگاه خشم آلود و ترس‌آور داشت و بسیار بیمناک شده بود.

۳- سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید
خجل شد چو پهنای دریا بدید
که جایی که دریاست من کیستم؟
گر او هست حقاً که من نیستم

چو خود را به چشم حقارت بدید
صدف در کنارش به جان پرورید
بلندی از آن یافت کاو پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد

تأکید هر دو سروده بر فروتنی و تواضع و نیز پرهیز از غرور و خودبینی است. چشمه‌ای که در شعر نیما مغرور و متکبر است و همه کس را به چشم حقارت می‌بیند با دیدن عظمت دریا سکوت اختیار می‌کند اما قطره باران در شعر سعدی متواضع و فروتن است و این تواضع سبب می‌شود که او با ارزش شود.

۴- دوست دارید جای کدام یک از شخصیت‌های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟ برای انتخاب خود دلیل بیاورید.
دریا؛ زیرا باشکوه و باعظمت است و مانند چشمه مغرور و خودخواه نیست.

گنج حکمت: پیرایه خرد

در آنگیری سه ماهی بود: دو حازم، یکی عاجز. از قضا، روزی دو صیاد بر آن گذشتند و با یکدیگر میعاد نهادند که دام بیارند و هر سه را بگیرند. ماهیان این سخن بشنودند؛ آنکه حزم زیادت داشت و بارها دست برد زمانه جافی را دیده بود، سبک روی به کار آورد و از آن جانب که آب در می‌آمد، برفور بیرون رفت. در این میان، صیادان برسیدند و هر دو جانب آنگیر محکم ببستند.

قلمرو زبانی: آنگیر: برکه، تالاب، حوض / حازم: محتاط / عاجز: ناتوان، ضعیف / از قضا: اتفاقاً / صیاد: شکارچی، در اینجا ماهیگیر / میعاد: وعده، قرار؛ میعاد نهادن: قرار گذاشتن / حزم: دوراندیشی، پیش‌بینی، استواری / دست‌برد: هجوم و حمله؛ دست‌برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن / جافی: ستمگر، ظالم / سبک: سریع، تند / بر فور: فوری، به سرعت.

قلمرو ادبی: یک و دو و سه - ماهی و آنگیر - صیاد و دام: تناسب / دست‌برد زمانه: تشخیص و استعاره / دست‌برد زمانه دیدن: کنایه از با تجربه بودن / روی به کار آوردن: کنایه از دست به کار شدن / حازم و عاجز: سجع متوازی.

قلمرو فکری: در برکه‌ای سه ماهی وجود داشت؛ دو محتاط و یک ناتوان. اتفاقاً یک روز، دو ماهیگیر از آنجا گذشتند و با هم قرار گذاشتند که تله بیاورند و هر سه ماهی را صید کنند. ماهی‌ها این سخن را شنیدند؛ آن ماهی که بسیار دوراندیش بود و بارها مورد حمله و هجوم روزگار ستمگر قرار گرفته بود، خیلی سریع دست به کار

شد و از آن طرفی که آب بیرون می‌رفت، به سرعت خارج شد. در این زمان، ماهی‌گیران رسیدند و هر دو طرف برکه را محکم بستند.

دیگری هم که از پیرایه خرد و ذخیرت تجربت بی‌بهره نبود، با خود گفت: "غفلت کردم و فرجام کار غافلان چنین باشد و اکنون وقت حیلست است. هر چند تدبیر در هنگام بلا فایده بیشتر ندهد؛ با این همه عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند. وقت ثبات مردان و روز فکر خردمندان است." پس خویشتن مرده کرد و بر روی آب می‌رفت. صیّاد او را برداشت و چون صورت شد که مرده است، بینداخت. به حیلست خویشتن در جوی افکند و جان به سلامت برد.

قلمرو زبانی: پیرایه: زیور، زینت / فرجام: پایان، نتیجه، انجام / حیلست: چاره، فریب، نیرنگ / تدبیر: اندیشیدن، مشورت، عاقبت‌بینی / منافع: جمع منفعت، سودها، منفعت‌ها / نومید: مخفّف ناامید / مکاید: جمع مکیدت، مکرها، حيله‌ها / صواب: درست، صحیح، سزاوار / صورت شدن: به نظر آمدن، تصوّر شدن / افکندن: انداختن، پرت کردن

قلمرو ادبی: پیرایه خرد: اضافه تشبیهی / ذخیرت تجربت: اضافه تشبیهی (استعاره) / بی‌بهره بودن: کنایه از محرومیت / آب و جوی: تناسب / جان به سلامت بردن: کنایه از زنده ماندن.

قلمرو فکری: دیگری هم که از زینت عقل و ذخیره تجربه محروم نبود، با خودش گفت: غفلت کردم و نتیجه کار غافلان، این‌گونه است و حالا زمان چاره و نیرنگ است. اگرچه اندیشیدن در زمان گرفتاری و حادثه، فایده زیادی ندارد؛ اما عاقل هیچوقت از سودهای دانش ناامید نمی‌شود و در دفع حيله‌های دشمن، تأخیر و به عقب انداختن را درست نمی‌داند. وقت ثابت‌قدمی مردان و روز اندیشیدن اندیشمندان است. پس خودش را به مردن زد و بر روی آب به حرکت افتاد. ماهیگیر او را برداشت و وقتی به نظرش آمد که مرده است، ماهی را انداخت. ماهی با نیرنگ، خود را در جوی آب انداخت و جان‌ش را نجات داد و زنده ماند.

و آنکه غفلت بر احوال وی غالب و عجز در افعال وی ظاهر بود، حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان، چپ و راست می‌رفت و در فراز و نشیب می‌دوید تا گرفتار شد.

قلمرو زبانی: احوال: جمع حال، وضع‌ها، سرگذشت‌ها / غالب: چیره، مسلّط / عجز: ناتوانی، ضعف / افعال: جمع فعل، کارها، اعمال / مدهوش: سرگشته، بیهوش / پای‌کشان: لنگان لنگان، ناتوان / فراز و نشیب: بلندی و پستی، اوج و سرازیری / گرفتار: نقش مسند.

قلمرو ادبی: غالب و ظاهر: سجع متوازن / حیران و سرگردان و مدهوش و پای‌کشان: مراعات نظیر / فراز و نشیب: تضاد و تناسب / چپ و راست: تضاد و تناسب و مجاز از همه‌جا.

قلمرو فکری: و آن ماهی که غفلت بر اوضاع و احوال او مسلط و ناتوانی در کارهایش نمایان بود، حیرت‌زده و سرگشته و لنگ‌لنگان به همه‌جا می‌رفت و در پستی و بلندی برکه می‌دوید تا راه نجاتی پیدا کند؛ اما گرفتار ماهیگیران شد.

کلیله و دمنه، ترجمه نصرالله منشی

واژه‌نامه

برازندگی: شایستگی، لیاقت

پیرایه: زیور و زینت

تیزپا: تندرو، تیزرو

جافی: ستمگر، ظالم

حازم: محتاط

خیره: سرگشته، حیران، فرومانده

دست بُرد: هجوم و حمله؛ دست بُرد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن

شکن: پیچ و خم زلف

صورت شدن: به نظر آمدن، تصوّر شدن

غُلغله‌زن: شور و غوغاکنان

گلبن: بوته یا درخت گل، به ویژه بوته گل سرخ

معرکه: میدان جنگ، جای نبرد

مفتاح: کلید

مکاید: جمع مکیدت، مکرها، حيله‌ها

میعاد: وعده، قرار؛ میعاد نهادن: قرار گذاشتن

نادره: بی‌همتا، شگفت آور

نمط: روش، طریقه؛ زین نمط: بدین ترتیب

نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از "پرده نیلوفری"،

آسمان لاجوردی است.

وَرطه: گرداب، گودال، مهلکه، گرفتاری

هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی

یله: رها، آزاد؛ یله دادن: تکیه دادن



درس ۲: از آموختن، ننگ مدار

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندمنمای جو فروش نباشی، و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد و اگر غم و شادیت بُود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو که این فعلِ کودکان باشد.

قلمرو زبانی: میاسا: آسوده نباش / نمای: نشان بده / نمودی: نشان دادی / نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده / داد: حق، عدالت، انصاف / داور: حاکم، قاضی / مستغنی: بی‌نیاز / تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمار داشتن: مراقبت کردن / پیدا مکن: نشان نده / فعل: کار / گندمنمای جو فروش: نقش مسند / "ت" در شادیت: نقش متمم (برای تو) / تیمار: نقش مفعول / زود: نقش قید.

قلمرو ادبی: نیکی و نیکوکاری: تناسب / نمای، نمودی، نموده: اشتقاق / زبان: مجاز از سخن / به زبان دیگر مگو و به دل دیگر مدار: کنایه از دو رویی / گندمنمای جو فروش: تمثیل و کنایه از ریاکار و دورو / داد و خویشتن، غم و شادی: تکرار / داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن / هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد: تلمیح به حدیث / گندم و جو، غم و شادی، نیک و بد، شادان و اندوهگین: تضاد

قلمرو فکری: تا می‌توانی نیکی کن و خودت را فرد نیکوکاری معرفی کن و وقتی خود را به مردم خوب نشان دادی، خلاف آن رفتار نکن. سخن در دل و زبانت یکی باشد تا ریاکار و دروغگو شناخته نشوی، و در همه کارها به عدالت و انصاف رفتار کن؛ زیرا هر کس در کارهایش عدالت و انصاف را رعایت کند، به قضاوت دیگران نیاز ندارد و اگر غم و شادی داشتی، به کسی بگو که به غم‌ها و شادی‌های تو توجه کند و آثار غم و شادی را در چهره خود آشکار نکن، و بعد از هر کار خوب یا بد، زود شاد یا غمگین نشو؛ زیرا این رفتار، مخصوص کودکان است.

بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

قلمرو زبانی: محال: بی‌اصل، ناممکن، اندیشه باطل / بنگردی: تغییر نکنی / مشمر: به حساب نیاور / فعل "بسته دان" به قرینه لفظی حذف شده

قلمرو ادبی: حال و محال: جناس ناقص افزایشی / حق و باطل: تضاد / از جای شدن: کنایه از عصبانیت / امید و نومیدی: تضاد و تکرار / نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی: عکس (قلب).

قلمرو فکری: تلاش کن که ذات و سرشت تو در هر کار دشوار و ناممکنی، تغییر نکند؛ زیرا بزرگان در برابر وقایع گوناگون، عصبانی نمی‌شوند و شادی را که پایانش غم است، شادی حساب نکن و در ناامیدی، امیدوارتر باش و بدان که ناامیدی و امیدواری به هم وابسته و متصل هستند.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را. چندان که طاقت باشد، با ایشان نیکی کن و پیران قبیله خویش را حرمت دار، و لیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی عیب نیز بتوانی دید و اگر از بیگانه نا ایمن شوی زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قلمرو زبانی: ضایع: تباه، تلف / به سزا: شایسته، لایق / خاصه: مخصوصاً / قرابت: خویشی، خویشاوندی؛ در اینجا خویشاوندان / طاقت: توان / حرمت‌دار: احترام بگذار / مولع: بسیار مشتاق، آزمند / رسته: رها / نیکی: نقش مفعول.

قلمرو ادبی: هنر و عیب، ایمن و ناایمن: تضاد / ایمن و ننگ: تکرار (واژه‌آرایی)

قلمرو فکری: زحمت هیچکس را نابود نکن و به شکل شایسته، قدرشناس همه انسان‌ها به ویژه خویشاوندان خود باش و تا جایی که می‌توانی به اقوام، خوبی کن و به بزرگان فامیل خود، احترام بگذار؛ اما زیاد شیفته و مشتاق آن‌ها نباش تا همان‌طور که دانش و فضیلت‌شان را می‌بینی، نقص و کاستی‌های آنان را نیز ببینی و اگر از کسی احساس خطر کردی، سریع به اندازه خطر به وجود آمده، خودت را از او در امان نگه‌دار و هیچ‌وقت از یادگیری، احساس شرم نکن تا از شرمندگی نادانی، رها شوی.

قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

قلمرو زبانی (صفحه ۱۹ کتاب درسی)

۱- معنی واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

- کتابی که در او داد سخن‌آرایی توان داد، ابداع کنم.

حق، انصاف / داد (فعل ماضی ساده) به معنای ادا کردن.

* عشق شوری در نهادِ ما نهاد.

فخرالدین عراقی

وجود سرشت، طبع / (فعل ماضی ساده) به معنای قرار دادن.

۲- در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید. غم و شادی - نیک و بد - شادان و اندوهگان - حق و باطل - امید و نومیدی - عیب و هنر - ایمن و نایمن

به عبارت‌های زیر توجه کنید:

الف) هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

ب) آرزو گفت: "از نمایشگاه کتاب چه خبر؟"

در عبارت "الف"، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می‌تواند به فعل جمله دوم، یعنی "است" پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به "قرینه لفظی" صورت گرفته است.

در عبارت "ب"، جای فعل "داری" یا "دارید" در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه‌ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی‌کند. تنها از مفهوم عبارت می‌توان دریافت که فعل "داری" یا "دارید" از جمله دوم حذف شده است. در این جمله، حذف به "قرینه معنایی" صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می‌تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را "حذف به قرینه لفظی" گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، "حذف به قرینه معنایی" است.

۳- در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

نومیدی را در امید، بسته‌دان و امید را در نومیدی. / در جمله دوم، حذف فعل "بسته دان" به قرینه لفظی.

۴- جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص).

فعل	امر	ساخت منفی	مضارع اخباری
شنیده بودی	بشنو	نشنیده بودی - نشنو	می‌شنوی
داری می‌روی	برو	نمی‌روی - نرو	می‌روی
خواهید پرسید	بپرسید	نخواهند پرسید - نپرسید	می‌پرسند

قلمرو ادبی (صفحه ۲۰ کتاب درسی)

۱- بهره‌گیری از "مثل" چه تأثیری در سخن دارد؟

ضمن رونق بخشیدن به کلام و زیبایی سخن، مقصود و هدف خود را روشن‌تر بیان کرد. از طرفی از طولانی شدن سخن جلوگیری می‌کند و سبب کوتاهی کلام می‌گردد که این خود تأثیر را دو چندان می‌کند.

۲- دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

داد از چیزی دادن: کنایه از حق آن را ادا کردن / گندم نمای جو فروش: کنایه از ریاکار و دو رو / از جای شدن: کنایه از عصبانیت

قلمرو فکری (صفحه ۲۰ کتاب درسی)

۱- نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟

اینکه از پیشامدهای خوب و بد، زود شاد و اندوهگین شدن.

۲- در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟

"اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن"

بلند همتی، داشتن روح بزرگ و مناعت طبع (خویشتن داری) و پنهان داشتن مشکلات و مسائل شخصی خود از دیگران

۳- مفهوم عبارت "گندم نمای جوفروش مباش." را بنویسید.

فریبکاری و دو رویی

۴- برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

شاد و بی غم بزی که شادی و غم

زود آیند و زود می‌گذرند

ابن حسام خوشفی

هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمر و به وقت نومیدی امیدوارتر باشد و نومیدی را در امید بسته دان و امید را در نومیدی

۵- حدیث "حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا" با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟

و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد.

روان خوانی: دیوار

بالای پله‌ها ایستاده بود و بر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب‌پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به نرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ‌کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب‌پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و براقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سر و صدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن ... من را می‌بینی ...؟ بهمن!...

اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پلّه دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پلّه‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.

توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: "همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد."

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می‌کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: "بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی‌شود اطمینان کرد، عجب روزگاری است."

درست، همین موقع بهمن به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی‌آنکه درِ کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می‌خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمن با خنده گفت: "می‌دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده! ... حالا دیگر می‌شود همین طوری بیای خانه ما بازی. ..."

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: "باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟" بهمن گفت: "خوب، خراب کرده دیگر!"

قلمرو زبانی: بر و بر: خیره‌شدن / پسر همسایه - خواهر بزرگ او: نقش تبعی بدل / برادر بزرگش: نقش تبعی بدل

قلمرو ادبی: دستگیرش نمی‌شد: کنایه از متوجه نشدن / چشم و خواب‌آلود و دیدن: مراعات نظیر / چشم: آرایه تکرار / تعجب برش داشته بود کنایه از تعجب کردن / خورشید مثل توپ قرمز: تشبیه / دیوار و آجر و خشت و گچ: مراعات نظیر / اوقات تلخی: کنایه از ناراحتی و حس‌آمیزی

طولی نکشید که همه چیز مهمان‌بازی‌شان روبه‌راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت‌ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم‌های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمن سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمن، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن مفصلی گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودشان آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با غصّه به حیاط نگاه می‌کرد. چشم‌هایش دیگر نمی‌خندید. لب‌هایش شُل و آویزان شده بود. دلش می‌خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می‌شد. دیواری نو و آجری از میان خانه‌ها سر بیرون می‌آورد و آنها را از هم می‌برید. ناصر می‌دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اوّل، کوچک می‌شود؛ خیلی کوچک. با خودش می‌گفت: "بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس ... " فکر می‌کرد که دیگر نمی‌تواند با بهمن و بچه‌های دیگر گریه به هوا بازی کند و مثل ماهی‌های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده کنان و نفس نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدونند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله‌های آهنی را با دست‌هایش می‌فشرد. مثل بچه‌ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی‌تربیتی، دعوایش کرده بودند. بغض گلویش را می‌فشرد و دلش می‌خواست گریه کند. چشم‌های پر بغض و کینه‌اش به دیوارِ نوساز، به بنا و عمله‌ها خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بنا و عمله‌ها نفرتش می‌گرفت.

از حرصش با آنها لج می‌کرد و هرچه از او می‌خواستند یا هرچه از او می‌پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و مامانش داشتند، همه را نشنیده می‌گرفت. گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگ ریزه بر می‌داشت، به سر و صورت آنها می‌زد و فرار می‌کرد.

بارها او را صدا کرده بودند: "آقا کوچولو، آقا پسر ... زنده باشی! یک چگّه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک الله، خیلی تشنه‌ایم." اما او اعتنایی نمی‌کرد. پشتش را به آنها می‌کرد و می‌رفت. دلش می‌خواست همان‌طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه‌شان زیر آن بمیرند. غصّه‌دار آرزو می‌کرد: الهی بمیرند، الهی همه‌شان بمیرند.

قلمرو زبانی: عمّله: جمع عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه عمّله، به صورت مفرد، به معنی یک‌تن کارگر زیردست بنا به کار می‌رود.

قلمرو ادبی: رو به راه: کنایه از آماده / آتش کردن سماور: کنایه از روشن کردن / آتش: مجاز از روشنی / چشم‌هایش نمی‌خندید: تشخیص، استعاره، حس‌آمیزی و کنایه از شاد نبودن / شُل و آویزان شدن لب: کنایه از ناراحتی و نارضایتی / دیوار سر بیرون می‌آورد: تشخیص، استعاره و کنایه از ظاهر شدن / از هم بریدن: کنایه از فاصله انداختن و جدا کردن / حیاط مانند قفس - بچه‌ها مانند ماهی: تشبیه / لب برچیدن: کنایه از بغض و

ناراحتی / بغض گلویش را می‌فشرد: تشخیص، استعاره و کنایه از حالت گریه داشتن / نشنیده گرفتن: کنایه از بی‌توجهی.

دیگر نمی‌توانست به خانه بهمن برود. عمله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلویش را می‌فشرد، چندین بار به طرف درِ کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی‌شان را از سر بگیرد اما درِ کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی‌رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بناها نگاه می‌کرد و همه بدبختی خود را از چشم آنها می‌دید.

هرچه فکر می‌کرد نمی‌فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همه آنها راحت‌تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیه بچه‌ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می‌گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی‌ها چهار پنج روز طول می‌کشید یا هنگامی که مادر بهمن پرده‌های اتاقشان را می‌کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب‌ها توی حیاط فرش می‌انداختند و سماور را آتش می‌کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می‌فرستادند.

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته‌ها می‌گذشت که همدیگر را نمی‌دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می‌کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می‌داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می‌داد. جوابی هم که به این صدا می‌آمد، خشک و بی‌مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می‌کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می‌زد.

به دیوار نیمه کاره، به بنای چاق و گنده و عمله‌ها، به درخت‌ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک‌ها "سی سی ... سی سی" می‌خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنا مشغول ساختن و عمله‌ها مشغول نیمه بالا انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ دلش نمی‌خواست به طرف دیوار نوسازِ آجری حمله‌ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخه درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد.

ناصر زیر لب گفت: "دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید ... دیگر ترسیده."

قلمرو ادبی: عمله و بٔا و دیوار: مراعات نظیر / از سر گرفتن: کنایه از آغاز کردن / از چشم کسی دیدن: کنایه از کسی را مقصّر دانستن / دیوار صدا را نگه می‌داشت - صدایی خفه بیرون می‌داد - بی‌مهر و خشک بودن جواب - سر سنگین حرف زدن دیوار: تشخیص و استعاره / سر سنگین بودن دیوار: کنایه از بی‌توجهی / خشک بودن جواب: حس‌آمیزی / باد مانند جیرجیرک: تشبیه / مشغول بودن دیوار: تشخیص و استعاره / بیکار بودن و نشستن و آواز خواندن و دوست نداشتن و به دیوار زدن و دل‌داشتن و حمله‌ور شدن و خوش‌داشتن و تماشا کردن و تاب دادن برای باد: تشخیص و استعاره / خواباندن دیوار: تشخیص، استعاره و کنایه از ویران کردن و خراب نمودن.

دیوار داشت به بلندی گذشته خود می‌رسید. بٔا و عمله‌ها تند تند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه بالا می‌انداختند، گِل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت.

ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

-ها ... بابات آمده؟

-نه.

-هر وقت آمد، مرا خبر کن.

-کجا می‌خواهید بروید؟

-خواستگاری.

-یا الله، من هم می‌خواهم بیایم.

-مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:

-کجا؟

-خواستگاری.

-آها ... پس این‌طور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟ ها؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که التماس کردنش بی‌نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سرزبان‌ش

بچسبد و دهانش برای گفتن باز نشود، مدّتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد. آخر طاقت نیاورد و گفت:

-مامان...!

-بفرمایید.

-چرا اینها دارند میان خانۀ ما و بهمن دیوار می‌کشند؟

-چرا دارند دیوار می‌کشند؟ چه چیزها می‌پرسی! آخر همین طوری که نمی‌شود. ...

-چطوری؟

-خانه‌ها مان بی‌دیوار باشد.

-چرا نمی‌شود مامان؟

-ای، چه می‌دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی‌بینی میان همه خانها دیوار است؟

-چرا میان همه خانها دیوار است؟

-برو بازیّت را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

قلمرو ادبی: بالا: آرایۀ تکرار و نماد اوج و فاصله / حرف مانند آتش سرزبانش بچسبد: تشبیه و کنایه از بی‌تابی برای گفتن حرفی / این پا و آن پا شدن: کنایه از معطلی و تردید / دست از سرم بردار: کنایه از رهایم کن.

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بنا و عمله‌ها و درخت‌ها، نگاه کرد. درخت‌ها، بی‌حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان "سی سی... سی سی" آواز نمی‌خواند و روی شاخه‌ها تاب نمی‌خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت‌ها رفته ... در رفته.

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم‌های غم زده‌اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می‌کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می‌کرد، با خود گفت: "آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است."

سر شاخه‌ها و روی برگ‌ها، آفتاب زرد و بی‌مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می‌کردند. آن وقت مثل اینکه برگ‌ها و شاخه‌های تاریک و خالی، بر می‌گشتند و به او نگاه می‌کردند. همه به او نگاه می‌کردند... درها، درخت‌ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

قلمرو ادبی: راست ایستادن و سر به هوا بلند کردن برای درختان - آواز خواندن و تاب خوردن و ترسیدن و رفتن و در رفتن برای باد: تشخیص و استعاره / دیوار مانند دیو: تشبیه / ایستادن و اخم کردن برای دیوار: تشخیص و استعاره / دیو: آرایه تکرار / آفتاب بی‌مهر: تشخیص و استعاره / آفتاب مانند قناری: تشبیه / برگشتن و نگاه کردن برگ‌ها و شاخه‌ها و اخم کردن و سر دعا داشتن درها، درخت‌ها و دیوارها: تشخیص و استعاره / سر دعا داشتن: کنایه از ناسازگاری و سر مجاز از قصد و نیت

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بتّا و عمله‌ها گذشت. بی‌آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق‌های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بتّا و دیوار سفید خیره شد. برق خوشحالی در چشم‌هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجرِ پیش پایش گذاشت اما وحشت سرپایش را فراگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این ور و آن ور خود نگاه کرد. هیچ‌کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بتّای خپله‌ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد در حالی که دست‌هایش می‌لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می‌زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بتّای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد. ...

ناگاه لرزشی شدید سرپایش را برداشت. در همان دم که می‌خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم‌گنده سرخش چپ چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شُل و بی‌حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت‌هایش روی زمین افتاد. با چشم‌های بیرون زده گفت: دیو... دیو... دیوار. ...

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: "چه شده؟ چطور شده؟"

ناصر در حالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می‌لرزید، با هق هق گریه گفت: "دیو... دیو... آمده من را بخورد."

قلمرو زبانی: رعشه: لرزش.

قلمرو ادبی: برق خوشحالی در چشم دیدن: کنایه از شادی بسیار زیاد / برق خوشحالی: اضافه تشبیهی / دیدن

برق: تشخیص و استعاره / وحشت سراپایش را فراگرفت: کنایه از نهایت ترس / قلب مانند گنجشک: تشبیه / چشم دیوار و چپ‌چپ نگاه کردن دیوار: تشخیص و استعاره / مثل بید لرزیدن: تشبیه و کنایه از ترسیدن زیاد.

دیوار، جمال میرصادقی (با اندکی تصرف و تلخیص)

درک و دریافت (صفحه ۲۷ کتاب درسی)

- ۱۱- اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هریک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟
- بنا: نماد افرادی که هدفشان ایجاد اختلاف و جدایی است و تفرقه‌افکنی وسیلهٔ ادامهٔ حیات آنهاست.
- دیوار: نماد جدایی انسان‌ها و مانع تفاهم جوامع بشری است و بیگانگی‌ها را افزایش می‌دهد.

- ۲- دربارهٔ "زاویهٔ دید" و "شخصیت اصلی" داستان توضیح دهید.
زاویهٔ دید، سوم شخص مفرد (دانای کل) است که از تمام حالات، احساسات و افکار شخصیت‌ها باخبر است.
شخصیت اصلی، "ناصر" است که از جدایی و قوانین انسان‌ها رنج می‌برد و سعی در نابودی آن موانع دارد.

واژه‌نامه

تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمار داشتن: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن
ضایع: تباه، تلف
عَمَله: جمع عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمهٔ عمله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زیردست بنا به کار می‌رود.

قرباب: خویشی، خویشاوندی؛ در متن درس، منظور "خویشاوند" است

محال: بی‌اصل، ناممکن، اندیشهٔ باطل

مستغنی: بی‌نیاز

مولع: بسیار مشتاق، آزمند

نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده